

بقلم: آقای دکتر سادات ناصری

مهرگان

(۹)

سرودهای مهرگانی

در مدح ملک‌شاه سلجوقی سروده است:

طبع گیتی سرد گشت از فصل باد مهرگان

چون دم دلدادگان از هجر یار مهربان

هجر یار مهربان، گر چهر را زردی دهد

بوستان زا داد زردی وصل باد مهرگان

در هوا و در چمن، پوشید سنجاب و نیسیج

کوه دیبا پوش را، داد از مشجر طیلسان

شنبلیدی گشت، ز آشوبش ثياب مرغزار

زعفرانی گشت، ز آسپش درخت بوستان

باد در آشوب او، بنهفت گویی شنبلید

ابر در آسپ او، بسرشت گویی زعفران

گر نگشت از زر پالوده چمن سرمایه دار

ور نگشت از در ناسفته هوا بازارگان

از چه معنی گشت، باد اندر چمن دینار بار؟!

وز چه معنی گشت، ابر اندر چمن لؤلؤفشان؟!

سردو پژمرده شدستا کنون چمن، چون طبع پیر
 چند که گر بود گرم و تازه چون طبع جوان
 گر جهان پژمرده شد، هرگز نباشد هیچ باک
 تا جوان و تازه باشد، دولت شاه جهان ...
 پادشاهی، کز جلالت هست رفعت پایدار
 شهر یاری، کز جمالت هست دولت جاودان
 دین بعدل وجود او تازه است، همچون دل بدین
 جان بمهر و مدح او زنده است، همچون تن بجان
 گر بمغرب بگذری، از عدل او یابی اثر
 و در بمشرق بنگری، از جود او یابی نشان
 یک روان از مهر او، خالی نبینی در بدن
 یک زبان از مدح او، فارغ نبینی در دهان ...
 تا که هر نفسی، ز تدبیر هنر باشد عزیز
 تا که هر جسمی، ز تأثیر روان باشد روان
 در ستایش پیش تو بادا، همه ساله خرد
 در پرستش، باد پیش تو، همه ساله روان
 رای ملک افروز تو، بر هر چه باشد کامگار؛
 دولت پیروز تو، بر هر که خواهد کامران
 عالم از تو چون بهار خرم و فصل بهار
 بر تو فرخنده خزان فرخ و جشن خزان

و در قصیدتی دیگر که در ستایش شرف الملک ابوسعید محمد مستوفی سروده است، در توصیف خزان و مهرگان بدینگونه سخن ساز کرده :

زرگری سازد همی باد خزان اندر رزان

زان همی زرین شود برگ رزان ، اندر خزان

زردی و سرخیم از عشقت ، کز تیمار او

زردی و سرخی پذیرد ، چهره و اشک روان

چون کند باد خزانی ، زعفرانی بر درخت

رنگ غم پیدا شود ، بر روی باغ و بوستان

چون هوا پنهان شود ، در زیر عباسی ردا

زان ردا پیدا شود ، بر کوه اخضر طیلسان

ز آسمان گویی فرود آید ، حواصل بر زمین ؛

در زمین گویی رود سنجاب ، سوی آسمان !

چون شود آب شمر (۱) ، مانده سیمین سپر

شاخ هر گلبن شود ، مانده زرین کمان

گر همی از زعفران شادی فزاید طبع را

بوستان و باغ ، چون غمگین شوند از زعفران ؟!

عندلیب آید برون ، از گلستان و لاله زار

زاغ گیرد مسکن اندر لاله زار و گلستان

گر بیباغ اندر ، نباشد ارغوان و شنبلیله ؛

برگ رز باشد چنین و ، آب رز باشد چنان ...

ای خداوندی که اندر دانش و تمییز و عقل
 یادگار عالمی از مهتران باستان
 مهرگان تو همایون باد ، وز تأیید بخت
 سال سرتاسر همه ایام تو چون مهرگان
 دیوان امیر معزی ص ۵۱۳-۵۱۵

در تهنیت نوروز بسططان سنجر سلجوقی ، نوروز و مهرگان را قرینه
 آورده است :

اختیار تو همه پیروزی و نیک اختری
 روزگار تو همه نوروز و عید و مهرگان
 دیوان امیر معزی ص ۵۸۵

در ستایش سیدالرؤسا ابوالمحاسن بن کمال الدوله گوید :
 شد ز تاثیر سپهر سرکش نامهربان
 هجر یار مهربان ، چون وصل باد مهرگان
 لاجرم گیتی و من ، هر دو موافق گشته ایم ؟
 او از باد مهرگان و ، من زیار مهربان
 او همی دارد هوارا سرد ، بی دیدار این ؛
 من همی دارم ، نفس را سرد ، بی دیدار آن !
 او همی ریزد بعمدا بر زمرد کهر بسا ؛
 من همی سایم بعمدا ، برشقایق زعفران !
 من بخار عشق دارم در بصر ، بیجا ده وار ؛
 او بخار آب دارد ، بر هوا لؤلؤ فشان !

من همی پنهان کنم در طبع ، راز خویشتن ؛

او همی پنهان کند در خاک ، نقش بوستان !

او همی بر خاک خشک ، آتش برافروزد ز چوب ؛

من همی بر طبع سرد ، آتش برانگیزم ز جان !

او همی پژمرده گردد ، بی بهار دلگشای ؛

من همی فرسوده گردم ، بی نگار دلستان

آن نگاری کز وصال وهجر او ، پیدا شود ؛

در خزان من بهار و ، در بهار من خزان

قامت او سرورا ، قیمت دهد در جویبار ؛

طلعت او ماه را ، روشن کند در آسمان ...

روزگار و بخت و اقبال تو هر سه پایدار

مهرگان و عید نوروز تو ، هر سه جاودان

دیوان امیر معزی ص ۶۰۸ و ۶۰۹

در مقطع قصیدتی در ستایش خواجه نظام الملک چنین شریطه ساخته است :

فرخنده باد مهر تو جاوید و ، من رهی

هر سال گفته تهنیت جشن مهرگان

دیوان امیر معزی ص ۶۱۶

در ستایش مجد الملک سروده است :

در مدح تو ، بوصف کمالست شعر من

خاصه برسم تهنیت جشن مهرگان

جشنی عجب ، که در چمن و بوستان همی

بر لشگر بهار زند لشگر خزان

گویی ، مگر درخت یکی مرد راهبست
 بر دوش او فکنده یهودانه طیلسان
 زنگار گون لباس ، درختان جو بیار
 گویی فرو زدند بزنگار زعفران
 بیمار یست و عشق ، رخ زرد را سبب ؛
 بیمار و عاشقند مگر باغ و بوستان ؛
 گر طبع باغ پیرو کهن گشت ، باک نیست
 طبع تو تازه باد و ، تن و بخت تو جوان !...
 دیوان امیر معزی ص ۶۴۳
 در تهنیت جشن مهرگان و ستایش سلطان ملکشاه سراید :
 صد هزاران سال ، میمون باد جشن مهر ماه
 بر شهنشاهی که دارد صد هزاران مهر و ماه
 بند گانش مهر و ماهند و ، ز فرخ طلعتش
 روز ایشان هست فرخ تر ز جشن مهر ماه ...
 گرسرازشادی بیفرازی ، کنون وقتست وقت
 و در رخ از عشرت بیفروزی ، کنون گاهست گاه
 خاصه کز باد خزانی ، هم بباغ و هم براغ
 شنبلیدی شد درخت و ، زعفرانی شد گیاه
 رنگ (۱) را اندر کمرها ، تنگ شد جای گریز
 ماغ (۲) را اندر شمرها ، سرد شد جای شناه

(۱) آهو .

(۲) مرغ آبی .

در چنین فصلی ، سزد گرجام می داری بکف

در چنین وقتی ، سزد گر حق می داری نگاه ...

دیوان امیر معزی س ۶۹۱ و ۶۹۲

همچنین در شادی جشن مهرگان و ستایش سلطان سرود :

شاهها بخدمت آمد ، فرخنده مهرگانی

وز فرخی و شادی ، آورد کاروانی

گر جشن مهرگان نیست امروز ، پس چه باشد؟!

از عدل تست ما را ، امروز مهرگانی!

دیدار تست ما را ، چون روشن آفتابی

ایوان تست شاها ، عالی چو آسمانی

فرتوهست گویی ، درهرسری چو چشمی

مهر توهست گویی ، در هر تنی چوجانی ...

دیوان امیر معزی س ۷۰۱

۱۲- ابو بکر زین الدین بن اسمعیل وراق هروی ، شاعر معروف نیمه دوم

سده پنجم ، که ظاهراً تا اوایل سده ششم هجری روزگار یافته است ، و وفات او را

بسالهای ۵۲۶ یا ۵۲۷ ه. ق نگاشته اند ، در توصیف مهرگان دو چکامه غرا دارد .

یکی در ستایش ابوالحسن علی بن محمد و دیگر در مدح میرانشاه بن قاورد که

بترتیب به نقل آنها پرداخته ایم :

مهرگان نو در آمد ، بس مبارک مهرگان

فال سعد آورد و روز فرخ و بخت جوان

ملحم دینارگون پوشید ، باغ مشکبوی

زان سپس کش فرش و کسوت بود ، بردو پرنیان

برگ ، چون دینار زرانودودش ، برشاخسار
 آب، چون سوهان سیم اندودشد در آبدان
 تاچوسرماخورده مردم، زرد ولرزان شد درخت
 همچوکانونی پراخگر گشت ، نار از ناردان
 بوستان افروز بنگر ، رسته با شاهسپر
 گر ندیدستی خط قوس قزح بر آسمان !
 گر نه باد مهر گانی ، ابر نوروزی شدست
 از خط قوس وقزح، خاکش چرا دارد نشان؟!
 مهر گان قارون دیگر گشت ، و ز باد خنک
 کیمیایی ساخت کزوی برگ زرشد گنج سان
 زین سبب چون طلق حل کرده است آب اندر شمر
 تا ازو در کیمیا ، صنعت نماید مهر گان
 زنگبار دیگر آمد بوستان ، از بهر آنک
 زنگی و کافور دارد ، آبی اندر بوستان
 گر ندیدی پشت زرین سوسمار ، اینک به بین
 بر ترنج مشکبو از شکل و رنگ دلستان
 سبزی دریا نماید ، روی او پر موج نرم
 چون ز آسب صبا ، در جنبش آید ضیمران
 راست گویی، چون فرود آمد ز تیغ کوه میغ
 کز هوا ، عنقا فرود آید همی بر آشیان
 این خزان امسال زی ما ، بس خوش و خرم رسید
 خوش شرابی خورد باید، در خوش و خرم خزان ...
 دیوان ازرقی هروی با تصحیح و مقابله و مقدمه استاد سعید نفیسی ص ۷۲ و ۷۳